

دولت و سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت اوقتی یافت و لوح مشجرا جهان را بر این رخسار و بشام در کمال عالم
 انفس آفاق بر سید و سکو جهان از لوح پشانی او میدرخشید و فروغ جلال از نظر او برین و بلند میشتافت آثار
 تحت نشانی از نظر نشست او پیدا بود و رقوم خاتم فرمانروایی از خطوط دست او خوانده می شد و زمانی که افلاک در چندین وار
 اشطار آن می برد رسید و دوری که انجم در چندین قنات فرصت آن می بستند ظهور یافت اشطام بخشان سپیدگون
 و مکان های بشارت در دادند و نوید رسانان کینه زمین و آسمان به پیام امن امان زبان حال گشت **دند ششوی**
 کای که گشت بنجام ترا دو شش استی عالم ترا کوش فلک بازی کو گشت تحت موخواه قدس بوس
 بر سر دل تاج شرافت را خطه خود خوان که خلافت را در سگامی که سپط چهار بال کن کرد و درون بر ح سعادت تو
 رسیده نظر عالی بیت الشرف انداخته بود که تحت چهار پای جل را بجلو بر سعادت منور سازد و بخار آلودگان خط خاک را
 بغیر عاقم تازه تو کرد اندر بنگاه چمن سایه بانهای اشجار پایا که کن بود و چینه و گل تان حصه ترک مص بلبل و یا قوت بر سر بر
 جلوس ماید و مرغ خان خوش خلقان جلوس ماید پشای طلیسان سپرد و شوی و پوست قلم در آغوش بر بند صد ماید و خنجر بون
 بلندند سر و صورتی که ایستادگان پگاه دیند و تعجب فرود آوند و شمشاد و عود که کن پس آن از و منند بر که و نواهی
 رسند بزرگان شایق و رایج غلغله های کازانک در روشند و خوردان لاله و نسیرن که گشتی در سر اسکنجند آواز که کوس رسد
 بر تارک غیلان بر غلغله و حضرت اقیم اندازد و صیت کوسه افشانی نو بهار صلاهی عام بهار رکن عالم در دینت ایم فوضات اری
 از تب غیبت آغاز و زیندین دو حلیق از ما خلافت الهی تا بلی کهن گرفت ماه چینه نیار سجده سکر می دو کجک الخیب
 نو می قطب دودمه و قد از امین زین شعاع سپر می خدی شید منند پان صد بند و محط کشتیایان فلک چون که به طلاب
 دانش احد کو بک دولت بودند تخریح زایجه جهانی از صحایف زج آسمانی بودند لاجرم تاسد الطاف ذوالجلال و العالی
 جنود دولت و اقبال بسامی که بر آسمان سجود کن در عیب کاه خط دلگش کلان که با دقبه اقبال در سر در سه دره
 جشمی عالی و مجلسی الا که غیرت افوامی انجم افلاک نو آمد بود زین دادند دلا فرور چینی شد آرا پسته درون و برون
 بر دو پیراسته نو زدند در پیش این سبز کج باطی جو میدن بخت فونخ سر پر زای کلک گاه کشیدند بر دور و ز
 کران کران شش این زمین پزند خط بود و پای چن زبس سایه پای زینس نار مو بود چون پرده زرنگار
 کله را گرفته در زراب که خوش است در شش نلی عا زین کجست بزم میرف دور فلک نافه مسک بود آنچه
 بزرگان درگاه بر خاستند عوساه حشی بر آستند که دو شیر سلطنت رانجه بشاه جو بخت بند بخت